

درگذشتگان

ناصرالدین انصاری



اکثر کتب درسی حوزه را تدریس و تلخیص نموده و از عمر خویش نهایت استفاده را برد و در میان طلاب جوان مقبولیت و محبوبیت و معروفیت داشت و تلخیص‌های وی برای مرور مطالب و حفظ آنها مفید بود، اما خودش میگفت: هیچ چیز جای درس و بحث و تکرار و مطالعه مباحثه را نمی‌گیرد.

تألیفات وی عبارتند از:

۱. تلخیص رسائل
۲. تلخیص مکاسب
۳. تلخیص جواهر البلاغة
۴. شرح الموجز فی اصول الفقه (نوشته: آیت‌الله سبحانی)
۵. ترجمه کلیات فی علم الرجال (نوشته: آیت‌الله سبحانی)
۶. تلخیص المحاضرات فی الالهیات (نوشته: آیت‌الله سبحانی)
۷. درچشمه سار نهج البلاغة
۸. تدوین نموداری کفایة الاصول
۹. نگارش نوین رساله امام خمینی
۱۰. نگارش نوین رساله آیت‌الله فاضل لنکرانی
۱۱. تحقیق و تنظیم: کفایة الاصول (با حاشیه ایروانی)
۱۲. تحقیق و تنظیم: شرح لمعه (با حاشیه کلانتر)
۱۳. تحقیق و تنظیم: شرح لمعه (با حاشیه سلطان العلماء)
۱۴. تحقیق و تنظیم: مکاسب (با حاشیه میرزا فتاح شهیدی)
۱۵. تحقیق و تنظیم: مکاسب (با حاشیه سیدمحمدکاظم یزدی)

حجت الاسلام قلی‌پور گیلانی

حضرت مستطاب حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ مسلم قلی‌پور گیلانی یکی از استادان حوزه علمیه قم بود.

آن مرحوم در سوم شهریور ۱۳۴۳ش در شهرستان رودسر به دنیا آمد و پس از اخذ دیپلم تجربی در سال ۱۳۶۰ش تحصیل علوم دینی را آغاز کرد. وی ادبیات را نزد علامه مدرس افغانی و شرح لمعه را نزد آیت‌الله شیخ علی پناه اشتهرادی و قوانین را نزد آیت‌الله راستی کاشانی و رسائل را نزد آیت‌الله حاج شیخ مصطفی اعتمادی و مکاسب و کفایه را هم نزد آیت‌الله ستوده فراگرفت و پس از آن به دروس خارج فقه و اصول آیات عظام فاضل لنکرانی و وحید خراسانی حاضر شد و بهره‌های فراوان برد. او علاوه بر تحصیل به تدریس مکرر سطوح عالی (کفایه و مکاسب و حلقات) و خارج فقه و فلسفه و کلام (بدایه و نهایة الحکمة) و تألیف و تبلیغ دین پرداخت و سال‌ها در بعثه حج آیت‌الله العظمی سیدمحمدسعید حکیم حضور داشت (و من هم در حج سال ۱۴۳۵ق با او همسفر و هم‌اتاق و شاهد اذکار و اوراد و ادعیه او بودم). وی در حوزه علمیه استادی مشهور و موفق بود و

۱۶. تحقیق و تنظیم: بدایة الحکمة
 ۱۷. تحقیق و تنظیم: نهایة الحکمة
 ۱۸. تحقیق و تنظیم: اصول الفقه (مظفر)
 ۱۹. اصول فقه امام خمینی (۲ ج، غیر چاپی)
 ۲۰. تحقیق و تنظیم: مکاسب (۳ ج، غیر چاپی)
- سرانجام آن مرحوم در ۵۱ سالگی، در صبح عید قربان ۱۴۳۶ق و در لباس احرام، در سرزمین منا در بهترین زمان و مکان در حالی که زبانش به ذکر خدا مترنم بود به همراه آیت‌الله مؤیدی قمی لیبیک‌گویان به ندای کروبیان، مرغ روحش به شاخسار جنان پرواز کرد و در کنگره عرش خدا جای گرفت.

حجت الاسلام مولایی

حضرت مستطاب حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ عادل مولایی یکی از فضایی حوزه علمیه قم بود.

فقیه سعید در ۱۰ بهمن ۱۳۴۵ش در اردبیل به دنیا آمد و پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۶۱ش به تحصیل علوم دینی در مدرسه میرزا علی اکبر روی آورد و ادبیات را نزد آقایان: حاج شیخ غفور عاملی، حاج شیخ خلیل مروج و حاج سیدابراهیم سیدحاتمی فرا گرفت و در سال ۱۳۶۵ش به مشهد مقدس رفت و فلسفه را نزد مرحوم آیت الله حاج سیدعزالدین زنجانی و عرفان را نزد آیت الله سیدمحمدحسین حسینی تهرانی آموخت و در سال ۱۳۷۰ش به قم آمد و سطوح عالیہ را نزد حضرات آیات: مدرس افغانی (شرح لمعه)، پایانی اردبیلی (مکاسب)، اعتمادی (رسائل و کفایه) فرا گرفت و پس از آن به درس خارج فقه و اصول و فلسفه آیات عظام: فاضل لنکرانی، شبیری زنجانی، سبحانی و جوادی آملی حاضر شد و بهره های فراوان برد و همزمان به تدریس (سطوح عالیہ و شرح توحید صدوق و شرح تجرید و مثنوی) و تبلیغ دین در داخل (اردبیل و تبریز) و خارج کشور (جمهوری آذربایجان) پرداخت و سالها در باکو اقامت گزید و به خدمات فراوان دینی (تألیف و ترجمه و سخنرانی و اقامه جماعت) موفق شد. آن مرحوم بسیار خوش حافظه و حافظ قرآن و اشعار عربی و فارسی بسیار بود و ماهها در جبهه های دفاع مقدس به تبلیغ دین پرداخت و به افتخار جانبازی هم نائل آمد.

آثارش عبارتند از:

الف) کتاب های چاپی

۱. ترجمه قرآن (آذری)
۲. ترجمه نهج البلاغه (آذری)
۳. ترجمه منتخب میزان الحکمة (آذری)
۴. آشنایان ره عشق (شرح حال ۵۰ نفر از علمای تبریز)



آیت الله خزعلی

حضرت مستطاب آیت الله آقای حاج شیخ ابوالقاسم خزعلی یکی از استادان و علمای مشهور حوزه علمیه قم بود.

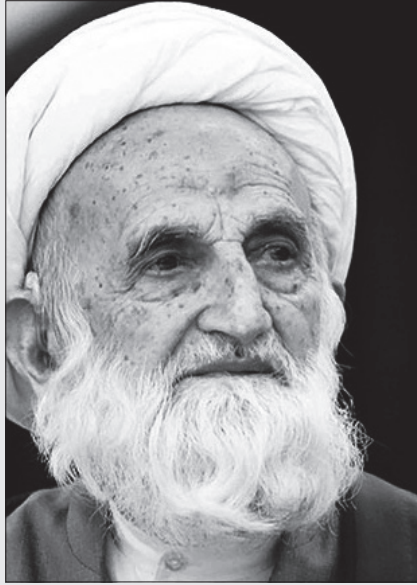
معظم له در اول فروردین ۱۳۰۴ش (۱۳۴۴ق) در بروجرد و در خانواده ای متدین و مذهبی زاده شد. پدرش حاج غلامرضا و عمویش مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدتقی بروجردی صاحب نهاییه الافکار بود. پدرش از سرشوق و ارادت به حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در سال ۱۳۱۴ش به مشهد مقدس عزیمت کرد و در آنجا ساکن شد و ابوالقاسم هم در همان شهر به مدرسه رفت و دوره دبستان و دبیرستان را سپری ساخت. با سقوط رضاخان در شهریور ۱۳۲۰، فضای کشور برای تبلیغ و ترویج دین آماده شد و حوزه های علمیه و مدارس دینی باز شد و او به مدرسه نواب رفت و ادبیات را نزد استادانی مانند شیخ علی اکبر صدرزاده، شیخ محمدکاظم دامغانی و محقق قوچانی و قوانین و شرح لمعه را هم نزد آیت الله حاج سیداحمد مدرس یزدی و سطوح عالیہ را نزد حضرات آیات: حاج شیخ مجتبی قزوینی و حاج شیخ هاشم قزوینی فرا گرفت. هم دوره و هم حجره های او در این زمان آقایان: حاج شیخ ابوالقاسم صراف زاده، ابوالقاسم یگانه و ابوالقاسم جلالی بودند (چهار ابوالقاسم در یک حجره گرد آمده بودند). وی در مدرسه نواب از ملازمین مرحوم آیت الله میرزا مهدی اصفهانی بود و از انفسا قدسی آن مرد بزرگ بهره برد و با آیت الله العظمی سیدعلی سیستانی هم در درس ها کمال رفاقت داشت. سپس در اواخر سال ۱۳۲۷ش هر دو به حوزه علمیه قم آمدند و در درس های آیات عظام: آقای بروجردی (صلاة)

۵. گل های پریشان در باد (شرح حال یکصد نفر از علمای قفقاز)
۶. گوهرهای شب چراغ (شرح حال علمای اردبیل)
۷. شمع شبستان (شرح حال شیخ عبد الرحیم جعفری اردبیلی)
۸. رازدار خلوت نشین (شرح حال مرحوم شیخ مرتضی طالقانی)
۹. سرو چمان (شرح حال آیت الله سیدیونس اردبیلی)
۱۰. ترجمه خطبه فدکیه حضرت زهرا (س)

ب) کتاب های غیر چاپی

۱. فرزنانگان قفقاز
۲. سیادت صفویه
۳. دو قرن مبارزه علمای قفقاز
۴. منصب شیخ الاسلامی
۵. دیوان شعر
۶. مفاخر دینی جهان تشیع

آن مرحوم در ۴۹ سالگی و در بازگشت از سفر تبلیغی محرم، در روز پنجشنبه ۷ آبان ۱۳۹۴ش (۱۵ محرم الحرام ۱۴۳۷ق) بر اثر سانحه تصادف جان باخت و مهمان مولایش ابی عبدالله الحسین (ع) گردید و پیکر پاکش روز شنبه ۹ آبان تشییع و پس از نماز حضرت آیت الله سبحانی بر آن در گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) در قم به خاک سپرده شد.



رفت و در شهرهای اهواز و آبادان با خطابه‌های انقلابی‌اش، نبض حرکت مردم و انقلاب را بر عهده گرفت. وی پس از پیروزی انقلاب مورد اعتماد و مشورت حضرت امام قرار داشت و سمت‌های متعدد را برعهده گرفت که برخی از آنها عبارتند از: نمایندگی مجلس خبرگان قانون اساسی (از استان سمنان)، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری (استان خراسان) و عضویت در شورای نگهبان.

او حافظ کل قرآن و نهج البلاغه بود و از سرعشق و ارادت و حمایت از ساحت مقدس امیرالمؤمنین (ع)، بنیاد بین‌المللی غدیر را تأسیس نمود و دبیرکل آن بود. از آثارش تفسیر سوره حمد و خاطرات به چاپ رسیده است.

سرانجام آن عالم فرزانه در نود سالگی در صبح روز چهارشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۹۴ ش (۲ ذی‌الحجه الحرام ۱۴۳۶ق) بدرود حیات گفت و پیکر پاکش پس از تشییع باشکوه و نماز آیت‌الله جنتی بر آن به مشهد مقدس انتقال داده شد و پس از تشییع مجدد در حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (ع) به خاک سپرده شد. مقام معظم رهبری در پیام تسلیت فرمود:

باسمه تعالی

«در گذشت عالم عامل و پرهیزگار مرحوم آیت‌الله حاج شیخ ابوالقاسم خزعلی (رحمت الله علیه)

و آقای حجت (مکاسب) شرکت کردند و همراه با حضرات: شهید سید محمد رضا سعیدی و حاج شیخ محمد نصراللهی فضلالی مشهدی درس آیت‌الله بروجردی بودند و در ۱۳۳۰ هم به درس اصول امام خمینی حاضر شدند. آن مرحوم سال‌ها در دروس فقه و اصول امام و دروس تفسیر و فلسفه (شرح منظومه و اسفار) علامه طباطبایی و حاج شیخ جواد خندق‌آبادی (شرح اشارات) شرکت کرد و علاوه بر آن به تدریس سطوح عالی و تفسیر هم همت گماشت و گروه بسیاری از فضلالی حوزه علمیه قم از شاگردان او بودند. وی در زمان آیت‌الله العظمی بروجردی از جمله فضلالی مورد توجه معظم له بود که در قضیه گرفتاری‌اش در رفسنجان در سال ۱۳۳۸ مرحوم آقا شخصاً دخالت نمود و نماینده خویش حاج آقا مجتبی اراکی را به آن شهر فرستاد و او را از گرفتاری و حبس رها نمود. (حاج محمد حسین احسن به او گفته بود: آقا به خاطر شما یک شب نخواهید). وی دارای روحیه‌ای مبارز و انقلابی بود و در برابر کجی‌ها و منکرات سخت ایستادگی می‌کرد و فریاد می‌زد و منبر می‌رفت و سری پرشور و نترس داشت. او در مبارزه با رژیم شاه همراه و پیرو امام خمینی بود و در اطاعت از معظم له سر از پای نمی‌شناخت و در این راه فرزندش حسین خزعلی هم در مبارزه به طاغوت به خیل شهیدان انقلاب اسلامی پیوست. امضای او در ذیل تمام اعلامیه‌های مدرسین بر علیه رژیم شاه دیده می‌شد و چندین بار هم به حبس و تبعید (به گناوه و دامغان و زابل) رفت. او سالها در تهران و دیگر شهرهای ایران منبر رفت و به عنوان یکی از خطبای نامی و مبارز کشور مطرح بود. در پی زندانی شدنش در سال ۱۳۵۴ در زندان «قزل قلعه»، هم سلولش که یک ارمنی بود، بر اثر حسن رفتار و اخلاق او مسلمان شد، تا آنکه بر اثر وساطت آیت‌الله العظمی خوانساری از زندان آزاد شد. از دی ماه ۱۳۵۶ که بسیاری از مدرسین قم و از جمله آقای خزعلی را به تبعید محکوم نمودند، به زندگی مخفیانه روی آورد و در اردیبهشت ۱۳۵۷ هم فرزندش به شهادت رسید و در کوران حوادث انقلاب اسلامی به خوزستان

را به خاندان محترم و همه بازماندگان و نیز به دوستان و ارادتمندان ایشان تسلیت عرض می‌کنم. عمر بابرکت این روحانی با فضیلت سرشار از نقطه‌های درخشان است. سالیان دراز بهره‌گیری از درس امام خمینی و دیگر فقهایی بزرگ در قم و مشهد، همراهی با امام بزرگوار از آغازین روزهای نهضت انقلابی و دفاع شجاعانه از آن بزرگمرد در دوران دشوار اختناق طاغوتی با بیانی رسا و صریح، حضور در مسئولیت‌های سنگین پس از پیروزی و عضویت در شورای نگهبان و مجلس خبرگان، صبر جمیل بر شهادت فرزندش در قم و در هنگامه حرکات انقلابی ملت ایران و آن‌گاه حفظ قرآن و انس با آن و با دریای بی‌پایان حدیث و نیز فعالیت بلندمدت در تبلیغ و بیان معارف اسلامی و آن‌گاه ثبات قدم در خط اصیل و صراط مستقیم انقلاب در همه حال و تا پایان زندگی، اینها سرفصل‌های مهم زندگی این عالم متقی و پیکار است که در دیوان الهی مضبوط و مأجور است ان شاء الله. رحمت و مغفرت الهی برای ان بزرگوار مسألت می‌کنم.»

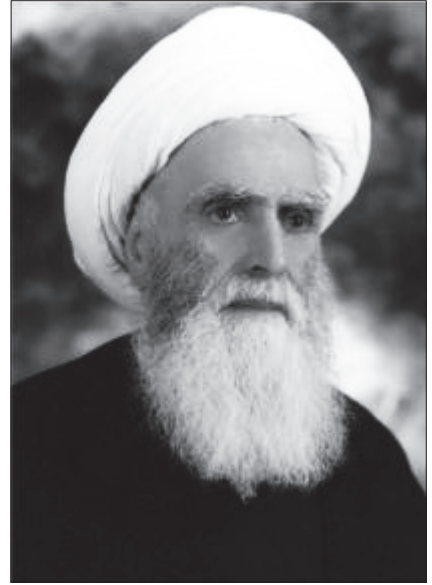
سید علی خامنه‌ای

۲۵ شهریور ۱۳۹۴

آیت‌الله سیبویه

حضرت مستطاب آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد حسین سیبویه یکی از علمای نامی مشهد مقدس بود.

فقید سعید در سال ۱۳۴۶ قمری (۱۳۰۶ ش) در کربلا و در بیت علم و فضیلت زاده شد. پدر بزرگوارش آیت‌الله حاج شیخ محمد علی سیبویه (م ۱۳۹۱ق). از علمای بزرگ کربلا و امام جماعت حرم حضرت ابوالفضل العباس (ع) و از شاگردان آیات: میرزا هادی خراسانی و شیخ عبدالهادی



مازندرانی و سیدمحمدابراهیم قزوینی - و جدش آیت الله ملاعباس سیبویه (م ۱۳۲۹ق) - از شاگردان آیات عظام: شیخ زین العابدین مازندرانی، فاضل اردکانی و سیدمحمدحسین شهرستانی - بوده است.

آن مرحوم در نوجوانی به تحصیل علوم دینی روی آورد و ادبیات و سطوح عالی را نزد حضرات آیات: شیخ جعفر رشتی، شیخ محمدعلی سنقری، شیخ محمد خطیب، سیدمحمدرضا طبسی، شیخ محمدحسین اعلمی و آیات عظام: شیخ یوسف بیارجمندی شاهرودی، شیخ محمدرضا جرقویه اصفهانی، میرزا مهدی شیرازی و سیدمحمدهادی میلانی فرا گرفت و پس از آن به نجف اشرف مهاجرت کرد و بقیه سطوح عالی را نزد حضرات آیات: شیخ مجتبی لنکرانی، سیداحمد اشکوری و سیدباقر محلاتی و فلسفه را هم نزد مرحوم شیخ صدرا بادکوبه ای تکمیل نمود و پس از آن به درس خارج آیات عظام: خویی، امام خمینی، میرزا باقر زنجانی، میرزا حسن بجنوردی و میرزا حسن یزدی حاضر شد و بهره های فراوان برد و تقریرات دروس آنان را هم نگاشت و افزون بر آن به تدریس سطوح فقه و اصول و تفسیر (در مسجد شیخ طوسی) و خطابه و منبر پرداخت. در سال ۱۴۰۰ق (۱۳۵۸ش) توسط رژیم بعث عراق از نجف اشرف اخراج شد و به ایران آمد و در مشهد مقدس

اقامت گزید و مدرسه امام حسین (علیه السلام) را تأسیس نمود و سالیان فراوان به تدریس خارج فقه و تفسیر و تبلیغ دین و اقامه مجالس و شعائر حسینی (ع) پرداخت و مقتل خوانی وی در روز عاشورا (در حسینیه نجفی ها) بسیار معروف بود و در نجف اشرف هم از خطبای معروف بود و مجالس نجف را اداره می کرد.

سرانجام آن مرحوم در ۸۸ سالگی در روز سه شنبه ۱۲ آبان ۱۳۹۴ش (۲۰ محرم الحرام ۱۴۳۷ق) بدرود حیات گفت و پیکر پاکش روز پنجشنبه تشییع و پس از نماز آیت الله سیدجعفر سیدان بر آن در حرم جناب خواجه ربیع (رض) آرام گرفت و در غم فقدانش آیت الله العظمی سیستانی فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انا لله و انالیه راجعون

«جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاج شیخ صادق سیبویه (دامت تأییداته) السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

و بعد: خبر ارتحال والد معظم مرحوم حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمدحسین سیبویه (طاب ثراه) موجب تألم و تأثر گردید. بدین وسیله فقدان آن بزرگوار را به جنابعالی و سایر بازماندگان تسلیت عرض نموده و از درگاه حضرات احدیت جلت عظمته برای آن فقید سعید علو درجات و برای شما و دیگر متعلقین صبر جمیل و اجر جزیل مسئلت دارم. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم».

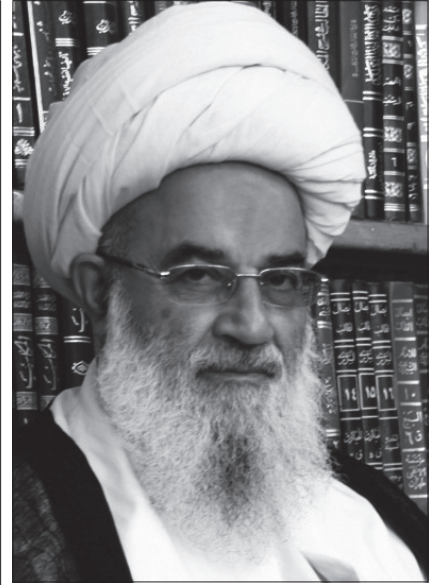
علی الحسینی السیستانی

۲۱ محرم الحرام ۱۴۳۷هـ

آیت الله مؤیدی قمی

حضرت مستطاب آیت الله حاج شیخ محمدرضا مؤیدی قمی یکی از اساتید معروف حوزه علمیه قم بود. آن مرحوم در سال ۱۳۲۰ش (۱۳۶۰ق) در حوزه علمیه قم زاده شد.

جدّ مادری اش مرحوم حجت الاسلام حاج ملا محمود واعظ قمی (م ۱۳۵۶ق) - نماینده مردم قم در اولین مجلس شورای ملی دوران مشروطیت - و دایی مادرش آیت الله حاج میرزا ابوالفضل زاهدی قمی (م ۱۳۹۹ق) بود. وی در ۱۸ سالگی (۱۳۳۸ش) به تحصیل علوم دینی روی آورد و ادبیات را نزد آیت الله سیدمحمدعلی علوی گرگانی و سطوح را نزد حضرات آیات: اعتمادی، ستوده، مشکینی و سلطانی طباطبایی آموخت و پس آن به درس خارج آیات عظام: گلپایگانی، اراکی و حاج آقا مرتضی حائری حاضر شد و بهره های فراوان برد. او از روزهای نخست انقلاب اسلامی، در خدمت به مرام و آمال و اهداف امام خمینی بود و پس از تبعید حضرت امام از ایران، مجلس دعای توسل مسجد بالاسرا در شب های چهارشنبه - به همراه دوستانش - راه اندازی کرد که مجمعی برای تجمع روحانیون و انقلابیون بود. او بارها دستگیر و به زندان ها و شهرهای مختلف (دامغان و بیجار و جعفرق مشهد) تبعید گردید و پس از پیروزی انقلاب هم نماینده امام در کاخ های سلطنتی و امام جماعت مسجد حسنی (خیابان پیروزی شرق تهران) بود و مدتی هم در دانشگاه امام حسین (علیه السلام) به تدریس پرداخت. او در راه خدمت به دین و مذهب سراز پای نمی شناخت و هر جا احساس ضرورت و نیاز می نمود بدان جا می شتافت. از همین رو سال ها در زاهدان



ب) کتابهای غیرچاپی

۱. تفسیر حبل المتین (تفسیر ترتیبی قرآن)
۲. ترجمه قرآن (تا جزء ۲۷ قرآن)
۳. شرح برخی از خطبه‌های نهج البلاغه
۴. مکارم اخلاق (شرح برخی از دعا‌های صحیفه سجادیه)
۵. دروس خارج فقه (صوم، خمس، نکاح و صلاة مسافر)
۶. تطبیق بین بحارالانوار (چاپ قدیم و جدید)

سرانجام آن مرحوم در ۷۴ سالگی رهسپار چهلمین سفر حج (و عمره) خویش گردید و این آخرین سفر حج او بود. وی در صبح روز عید قربان و در حالی که در لباس احرام و تلبیه به دستور خدا بود، ندای دعوت کروبیان و قدوسیان را به گوش جان شنید و مظلومانه در واقعه دلخراش و فجیع منا جان به جان آفرین تسلیم کرد. او در بهترین زمان و در برترین مکان (سرزمین وحی) و در بهترین حالات یعنی در لباس احرام به سوی بهشت پرکشید.

وی در صبح روز پنجشنبه دوم مهرماه ۱۳۹۴ ش (۱۰ ذی حجة الحرام ۱۴۳۶ ق) بدرود حیات گفت و بیکر پاکش صبح روز چهارشنبه ۲۲ مهر ۱۳۹۴ (۳۰ ذی حجة) در قم تشییع و پس از نماز آیت الله العظمی مکارم شیرازی بر آن در بقعه ۳۵ صحن حرم حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد.

به تدریس و تبلیغ دین در حوزه و دانشگاه و تأسیس مدرسه علمیه امام خمینی و وعظ و خطابه در میان اقشار مختلف مردم پرداخت و پس از چند سال به قم بازگشت و به تدریس و تألیف اشتغال ورزید. او سالیان فراوان سطوح عالی و خارج فقه و تفسیر قرآن و نهج البلاغه را تدریس نمود و شاگردان فراوان پرورش داد. وی رئیس مجمع عالی تفسیر قرآن بود و سعی بسیار در ترویج و توسعه درس تفسیر در حوزه علمیه قم داشت. بسیار خوش اخلاق، خوش برخورد، بشاش، متواضع و منظم بود و از او هفدهمین اجلاس استادان حوزه علمیه قم در خرداد ۱۳۹۴ تجلیل و تقدیر شد.

آثارش عبارتند از:

الف) کتابهای چاپی

۱. استفتانات (۲ ج)
۲. رسائل ثلاث
۳. سی قدم تا کوی دوست (احکام و عرفان روزه و ماه رمضان)
۴. قبساتی از امیر کلام (شرح کلمات قصار نهج البلاغه)
۵. منشور حکومت اسلامی (شرح عهدنامه امیرالمومنین به مالک اشتر)
۶. تفسیر حبل المتین (تفسیر سور حوامیم و مسبّحات)
۷. مجموعه مقالات و مصاحبه‌ها.

گیتی دیهیم

الهام بادینلو

زمردیان و نصرالله امامی؛ اهواز دانشگاه شهید چمران، ۱۳۷۸.

اطلس گویش‌شناسی؛ قصران داخل؛ تألیف گیتی دیهیم؛ تهران: سروش (دفتر پژوهش‌های فرهنگی)، ۱۳۸۸.

بررسی خرده‌گویش‌های منطقه قصران به انضمام واژه‌نامه قصرانی؛ تألیف گیتی دیهیم؛ تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴.

پنج داستان: تمرین عملی قرائت، تقویت و شناخت واژه‌ها؛ تألیف آن ماری موثقی، گیتی دیهیم؛ تهران: کتاب برای همه، ۱۳۶۵.

تصویر دیگری: تفاوت از اسطوره تا پیش داوری؛ تألیف کاترینا استنو؛ ترجمه گیتی دیهیم؛ تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، ۱۳۸۳.

حرفه‌ی نو؛ تألیف گیتی دیهیم؛ تهران: نیما عرشاهی، ۱۳۸۴.

داستان پزشکی: از درمان‌های نخستین تا شگفتی‌های پزشکی نو؛ مولف آن رونی؛ مترجم گیتی دیهیم؛ ویراستار علمی و نگارش رضا آقاپور مقدم؛ تهران: آوای دانش گستر، ۱۳۹۳.

درآمدی بر آواشناسی عمومی؛ تألیف گیتی دیهیم؛ تهران: دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۸.

زبان‌شناسی فرانسه؛ تألیف گیتی دیهیم؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.

زبان‌شناسی کاربردی و علم آموزش زبان؛ تألیف دنی ژبار؛ ترجمه گیتی دیهیم؛ ویراسته رضا زمردیان، عبدالرحمن رزندی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.

هم‌علاقه به این مسئله دیده می‌شود. حتی کتابی در این زمینه دارد که محصول سال‌های اسارتش در بازداشتگاه‌های آلمانی‌هاست؛ یعنی در سال (۱۹۴۱)، در زندان پرسش‌نامه‌ای تهیه و بین اسیران فرانسوی پخش کرده و تفاوت‌های فونتیک را درآورده بود.

دیهیم در همین مصاحبه در خصوص چرایی تدوین کتاب فرهنگ آوایی فارسی که یکی از مهم‌ترین آثار تألیف‌شده وی است گفته: می‌دیدم تلفظ کلماتی که در کودکی و مدرسه شنیده بودم، با تلفظ جدیدی که مردم یا رادیو و تلویزیون به کار می‌برند تفاوت دارد. خواستم ببینم که تلفظ امروزی این کلمات کدام است؟ این کار سابقه هم داشت؛ یعنی بیست و پنج سال قبل از این که من با مارتینه آشنا بشوم، او کتابی به نام فرهنگ تلفظ حقیقی زبان فرانسه منتشر کرده بود. من آن کتاب را مدل قرار دادم و این کتاب را تدوین کردم. برایم جالب بود که بدانم مهربان درست است یا مهربان؟

در ادامه برای آشنایی با این زبان‌شناس، کتاب‌ها و مقالات وی برای آشنایی بیشتر پژوهشگران می‌آید:

کتاب‌ها

آزمون در آموزش زبان؛ تألیف ربکا م. والت؛ ترجمه گیتی دیهیم؛ تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.

آواشناسی فرانسه؛ تألیف گیتی دیهیم، مهوش قویمی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.

اصول زبان‌شناسی عمومی؛ تألیف آندره مارتینه؛ ترجمه گیتی دیهیم، علاءالدین گوشه‌گیر، رضا

بانو گیتی دیهیم (۱۳۱۲-۱۳۹۴) از نخستین زنان ایرانی زبان‌شناس، در دهم آذر ماه سال ۱۳۹۴ درگذشت. وی از شاگردان آندره مارتینه، زبان‌شناس معروف فرانسوی و سال‌ها استاد زبان و ادبیات فرانسه در یکی از دانشگاه‌های کانادا و دانشگاه شهید بهشتی تهران و عضو ناپیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی بوده است. وی دکترای خود را در حوزه زبان‌شناسی از دانشگاه سوربن فرانسه گرفت و بیش از ده‌ها کتاب و مقاله در زمینه زبان فرانسه، زبان‌های باستانی و منطقه قصران ترجمه و تألیف کرد.

دکتر دیهیم در مصاحبه‌ای با عنوان «من شاگرد مارتینه بودم» که در سال ۸۱ در مجله رشد معلم منتشر شد، خود را چنین معرفی کرده است: در سال ۱۳۱۲ در تهران متولد شدم. تحصیلاتم را در دبستان سعدی و دبیرستان شاهدخت گذراندم و در سال ۱۳۳۰ در رشته ادبی دیپلم گرفتم. پدرم اصرار داشت پزشکی بخوانم، ولی من برای اینکه حافظ را بفهمم، با سماجت به دانشکده ادبیات رفتم و در سال ۱۳۳۴ لیسانس ادبیات گرفتم.

وی در باره مارتینه زبان‌شناس سرشناس در همین مصاحبه گفته است: ... با وجود شهرت بین‌المللی، آن قدر ساده‌پوش و فروتن بود که نظیر نداشت. وقتی صحبت‌م تمام شد گفت: «چند موضوع برای دوره دکترایت انتخاب کن و بیاور». من هم موضوعاتی در باره زبان فارسی انتخاب کردم و جلسه بعد ارائه دادم که نپذیرفت و گفت: من فارسی نمی‌دانم. باید در مورد زبان فرانسوی کار کنی». بعد پیشنهاد کرد که روی واج‌شناسی و تلفظ زبان فرانسوی نظرخواهی انجام بدهم. در نوشته‌های خودش

فرانسه نیمه تخصصی: برای رشته‌های ادبیات، زبان‌شناسی، هنر و معماری؛ تألیف گیتی دیهیم، آن ماری موثقی و گلناز رعدی آذرخشی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳.

فرهنگ آوایی فارسی؛ تألیف گیتی دیهیم؛ تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۹.

لبخند ژوزفین: یادداشت‌های روزانه‌ای لئونتا (۱۸۰۴)؛ تألیف کلود هلفت؛ ترجمه گیتی دیهیم؛ ویراستاری پژمان واسعی؛ تهران: محراب قلم، ۱۳۹۲.

واج شناسی؛ تألیف ژان لویی دوشه؛ ترجمه گیتی دیهیم؛ تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما)، ۱۳۷۷.

واژه‌شناسی فرانسه؛ مولفان آن ماری موثقی، گیتی دیهیم، زیرنظر گروه تخصصی زبان و ادبیات فرانسه مرکز نشر دانشگاهی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۴.

مقالات

خاطره دیدار با دکتر محمد مصدق؛ بخارا، فروردین ۱۳۸۳، ش ۳۵، ص ۲۴۴-۲۴۸.

گفتگو: من شاگرد مارتنه بودم؛ رشد معلم، اردیبهشت ۱۳۸۱، ش ۱۶۶، ص ۱۰-۱۵.

نکاتی برگرفته از خرده‌گویش‌های قصران؛ گویش‌شناسی، اسفند ۱۳۸۴، ش ۴، ص ۸۵-۸۸.

واژه‌های دخیل فارسی در فرانسه؛ فرهنگ، زمستان ۱۳۷۱، ش ۱۳، ص ۳۳-۵۸.

گفتنی است که بانو دیهیم در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ با حضور در کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی مجموعه‌ای از اسناد خانوادگی خود شامل ادعیه، احکام، دست‌نوشته‌های اجداد، اشیاء موزه‌ای، قالیچه‌های نفیس، تصاویر سفرهای شخصی، کارت پستال‌های تاریخی خارجی، فرمان‌های قاجاری، قباله‌های ازدواج، دفترچه صورت حساب جمع و خرج و... را به این کتابخانه اهدا نمود.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

«نه»

گفتن و نگفتن

نمایی از زندگی و شخصیت استاد عبدالحسین حائری

(۱۳۰۶ - ۱۳۹۴)

عبدالحسین طالعی

در سادگی یافته و بدان دل بسته بود. به همان میزان که نسبت به ظواهر و مظاهر زندگی دنیایی بی توجه بود، به دقت و ژرف‌نگری و وسواس علمی بها می‌داد. همان اندازه که از کنار مسائل جزئی و گذرا به سادگی می‌گذشت، از کنار نکات پژوهشی و دقت در کلام هرگز ساده نمی‌گذشت. یک عمر به این ژرفایی و سادگی خو گرفته و رفتارش اطرافیان و شاگردان را نیز به همین شیوهٔ پسندیده فرا می‌خواند. همچون شعله‌ای همواره فروزان، هویت خود را در گرمابخشی و راهنمایی به راهنوردان می‌دانست و تا جان در پیکر داشت، بدین آیین گام برداشت.

تواضعش زبانزد بود و آرامشش نیز، البته جز مواردی که نوعی «شارلاتانی» در وادی تحقیق می‌دید که نسبت به آنها برمی‌آشت. آن‌گاه وظیفهٔ اخلاقی خود را افشای آن «شیادی»‌ها می‌دانست، پس آن موارد را مکرر می‌گفت، بی آنکه خسته شود. بالاتر، حتی سهل‌انگاری و شلختگی و شتاب‌ورزی در دستیابی به نتیجهٔ نهایی را نیز تاب نمی‌آورد.

[۳]

حائری به سلوک اخلاقی می‌زیست. این سلوک مانند معدنی در وجودش بود که هر کسی در

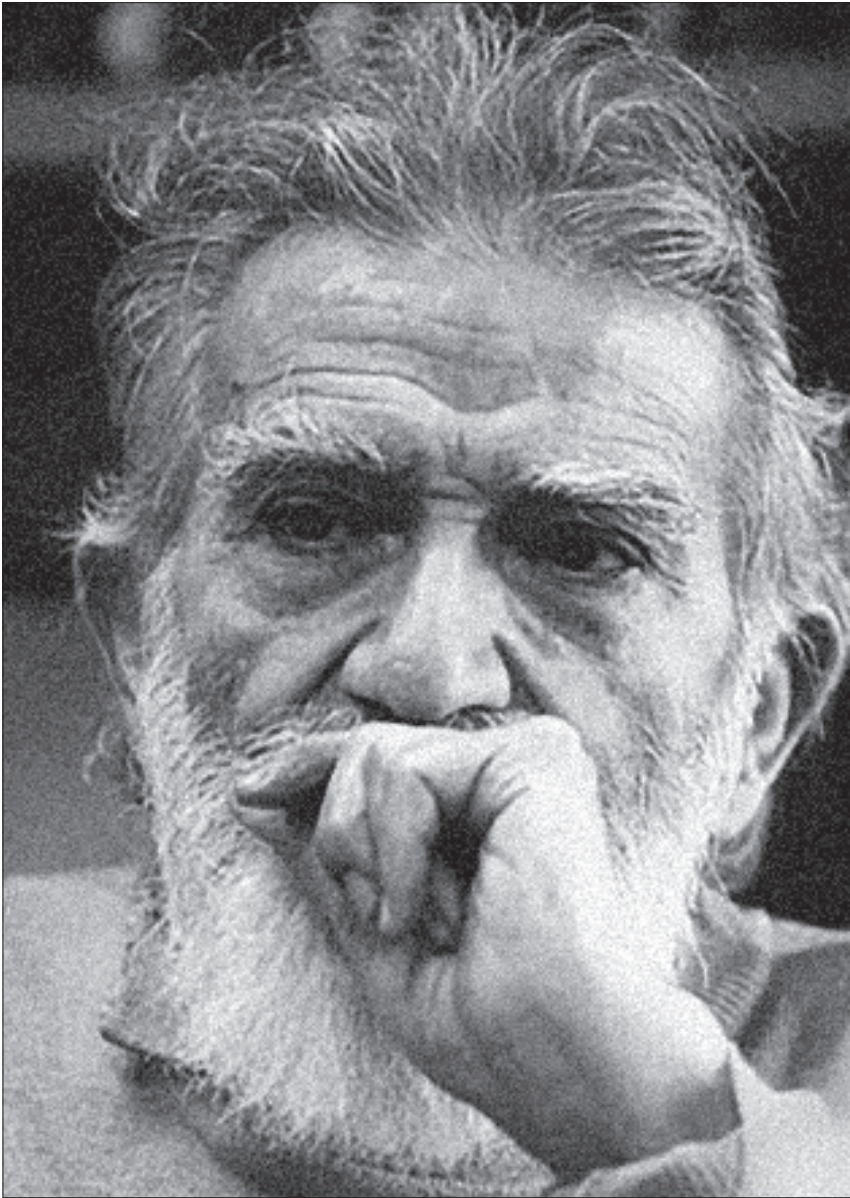
[۱]

نمی‌دانم روزی که منطقه‌ای در تهران آن روز را «بهارستان» نامیدند، با نظر به ظاهر آن (گل و گیاه) بود یا آیندهٔ ده‌ها سال بعد را در آن منطقه می‌دیدند که در خزان دانش و کساد بازار پژوهش، چشم امید اهل علم به نقطه‌ای سرسبز دوخته شود که باغبانی دلسوز (که خود همچون سروی سایه افکن برقرار باشد) همواره در آن مکان عمر و جوانی و تجربه‌ها و یافته‌های فراوان خود را در اختیار اهل نظر قرار دهد و نهال‌های فرهنگ و ادب را به ثمر برساند.

هر چه باشد، این اسم زیبا مستمای خود را در دوره‌ای بیش از نیم قرن در وجود بزرگ‌مردی یافت که بسیار ساده «عبدالحسین حائری» نام داشت. بدون هیچ پیشوند و پسوند، از آن‌گونه که به‌گراف به جمعی داده می‌شد. فارغ از هیاهوی نام و نان که دغدغهٔ اصلی جماعتی - حتی از همگنان و همقطاران‌ش - بود. مردی که جهانی بود در گوشه‌ای نشسته، بدون اینکه در از خلق بر روی خود بسته باشد.

[۲]

استاد عبدالحسین حائری (۱۳۰۶ - ۱۳۹۴) شمس‌ی بزرگ‌مردی که ژرفایی و جاودانگی را



حدّ آشنایی که نسبت به او داشت، یک یا چند لایه از آن را می‌دید. او در این زمینه به شدت اهل کتمان بود، به گونه‌ای که دوست داشت در میان عموم مردم و حتی خواصی که لیاقت آشنایی با لایه‌های عمیق اخلاقی او را نداشتند، فقط در حدّ کتابشناس شناخته شود.

بزرگی گفته بود: «بزرگان را باید از روی حرف‌هایی شناخت که برای نگفتن دارند، نه بر اساس سخنانی که برای گفتن؛ زیرا مطالب گروه دوم تنها اندکی از روح عظیم آنها را نشان می‌دهد، نه بیشتر». یافته‌های این‌گونه بزرگان، منحصر به خواننده‌های آنها از کتاب‌های کاغذی شان نیست، بلکه آنها پیوسته کتاب وجود خود را می‌خوانند، در آن ژرف می‌اندیشند و از خلوت و سکوت خود بسی گوهرها می‌یابند.

آنها که سکوت‌های استاد حائری آمیخته با تفکر عمیق را دیده‌اند و پس از آن کلمه‌های کوتاه و جامع او را شنیده‌اند، قصه‌هایی برای نگفتن دارند، به پیروی از استاد. در گفتاری در زمان حیات استاد، از آن تعبیر کردم: «خواندن از سپیدی کاغذ» و این عنوان کلامی بود در باره حضرت ایشان که در پیام بهارستان شماره اردیبهشت ۱۳۸۳ منتشر شد.

[۴]

حائری عمری را به «نه» گفتن شهره بود. «نه» گفتن به صاحبان مال و منال، پشت پا زدن به نام و نان، گریز از مراکز کم‌بهره پرمطراق، فرار از همایش‌ها و نمایش‌ها (که مصداق این مصراع هستند: ای طبل بلند بانگِ در باطن هیچ) و در مقابل اکتفا به زندگی زاهدانه و عزلت‌نشینی آگاهانه سرشار از خدمت به دیگران در صومعه کتابخانه مجلس و تولید علم به صورت آهسته و پیوسته در این صومعه.

مرحوم حائری در کنار خدمت‌رسانی علمی به تمام طبقات از متخصصان تا عموم مراجعان و کاربران، به دولتمردانی که آهنگ کار علمی فردی یا گروهی داشتند نیز خدماتی خالصانه و بی‌چشمداشت ارائه می‌کرد. بارها اتفاق می‌افتاد که

آنان در مقابل می‌گفتند که می‌خواهند هدیه‌ای به استاد دهند، اما پاسخ استاد در چند دهه، یک کلمه ساده و ژرف بود: «نه». واژه‌ای ساده که گفتنش در چنان موقعیتی بسیار دشوار است. شاهد بر این‌گونه پاسخ‌ها، مستطیع‌نشدن آن فقید برای سفر حج در یک عمر هشتاد و هشت ساله بود.

به سروگفت کسی میوه‌ای نمی‌آری

جواب داد که آزادگان تهیدستند

اگر نظام پژوهشی ما بیمار نبود، باید دستیار در اختیارش می‌نهاد تا هم آنان آموزش پژوهش را در یک کارگاه فعال ببینند و هم استاد به آرزوهای

علمی خود. به ویژه تدوین تاریخ علم شرق. برسد. انتظار یک یا چند دستیار علمی که باهوش و پرتلاش باشند، برای چنان استادی که مدام در کار تولید علم بود، توقعی بحق و منطقی بود، اما این انتظار استاد هیچ‌گاه برآورده نشد. او حق داشت که از محیط پیرامون خود. فضای دولتی و مردمی و دانشگاهی و حوزوی. برنجد، ولی او به همین رنجش نیز «نه» گفت.

حائری استاد بود در «نه» گفتن به داشته‌ها و نداشته‌ها.

چند در صد از کسانی که از محضر استاد بهره برده‌اند، درس والای «نه» گفتن را از استاد فرا گرفتند؟ این درس یکی از مهم‌ترین امانت‌های

استاد است که این گروه باید با عمل خود به نسل های آینده بسپارند.

[۵]

دینداری حائری نیز در زمره همین «نه» گفتن و نگفتن جای می گیرد. خاطراتی که او از استادان خود همچون حضرات آیات سیدحسین بروجردی، سیدمحمد امام جمعه زنجانی، شیخ مرتضی حائری، سیدصادق شریعتمداری (بدون واسطه) و بعضی از استادان آنها همچون مرحوم کلباسی، میرزای شیرازی، شیخ عبدالکریم حائری، سیدمحمد فشارکی و مانند آنها (با واسطه) داشت، همواره چون تابلویی فرادید او بود. گاهی قصه ای از آنها نقل می کرد و آن گاه سکوت و تفکرش را می دیدی. بعدها می دیدی یا می شنیدی که نوع برخورد او با فلان شخص و فلان مرکز برگرفته از حکمت آن قصه است. ذهنی باز و هوشی فعال می خواست تا آن قصه را با آن رفتار مانند جورچین کنار هم جای دهد و بدین ترتیب به زوایای پنهان ذهن او و دنیای ناگفته هایش نقبی بزنی.

حائری در دینداری بسیار معتدل بود و گریزان از هر آنچه غیرمنطقی و غیرعقلی است، ضمن ارادت تمام به پیامبر و خاندان معصومش که مظهر تمام نمای عقل موهبتی الهی هستند. گاهی به شرح یک حدیث می رسید، آن گاه می دیدی که به فضای سال های قبل خود در قم باز می گشت و توضیحاتش به راستی شنیدنی بود.

[۶]

این «نه» گفتن و آن نگفتن پیوندی استوار دارند. کسی که آرام و استوار و بدون وسوسه درونی، به تمام دام های رنگین و ننگ های هزاررنگ پاسخ منفی می دهد، به جایگاهی می رسد که در آن جایگاه، «جمله اعضا چشم باید بود و گوش» دیدن نادیده ها و شنیدن ناشنیده ها، کمترین ثمره شجره طیبه «نه» گفتن است و پیامدش دستیابی به حرفهایی برای نگفتن و پاسخ هایی برای ندادن.

بر آن نیستم که چاقوی دکان های عرفان نما را

تیز کنم یا توجیه شیادی های آنها را عهده دار شوم، بلکه هدف ترسیم بعضی از لحظاتی است که از استاد حائری دیدم. سکوت هایی سرشار از کلام با نگاه هایی ژرف و پر از پیام که مکرر دیدم.

[۷]

این است که می گویم: حائری خود کتابخانه ای زنده بود در کنار کتابخانه کاغذی مجلس. این است رمز و رازی که خیلی ها حتی از اهل قلم او را دیدند، اما آن رمز و راز را نیافتند و هنوز به او ایراد می گیرند که: «چرا با وجود آن همه کتاب که دید و شناخت، به ویژه نسخه های خطی. هر کتاب تازه یافته ای را وصف نکرده است؟»، «چرا زیاد نوشت؟»، و ده ها سؤال از این قبیل. کاش فقط سؤال بود و محاکمه غیابی نبود، آن هم در زمانی که متهم در قید حیات نیست تا از خود دفاع کند. این سخنان را شفاهی شنیده و کتبی خوانده ام و اکنون بر آنم که اندکی از حقّ چهل سال شاگردی را ادا کنم، البته اگر بتوانم.

در این سطور هرگز بر آن نیستم که او را معصوم بدانم؛ زیرا از این جان براین باورم و نیک می دانم که جز چهارده نور پاک، هیچ فردی معصوم نیست، بلکه هدف از این قلم انداز، دفاع از یک روح عظیم است و از عظمت یک روح که تا وقتی زنده بود درک نشد و هنوز هم درک نشده است.

[۸]

به استاد حائری اعتراض شده و می شود که چرا زیاد نوشت؟ این قصه از یک اصل فرنگی آغاز می شود: Publish or perish. (منتشر کن یا بمیر).

این راهبرد برای دانش های مبتنی بر آزمون و خطا مانند علوم پایه و مهندسی کاربردی دارد که در جای خود باید بررسی شود، ولی در فضای مخطوطات که در غالب موارد با علوم اسلامی سروکار دارد قصه تفاوت می کند.

در این منشور نانوشته فرنگی، بنا بر این است که هر کس هر چه یافت و به هر نتیجه ای رسید بنویسد و منتشر کند، بی آنکه به پیامدش بیندیشد. بی آنکه فکر کند هدف اصلی از تمام

خواندن و نوشتن ها و تعلّم و تعلیم ها یک هدف انسانی است. بی آنکه بنگرد به این هدف الهی که قرآن باز می گوید: «دعاکم لما یحییکم» (انفال: ۲۴). یعنی انسان و حیات او به معنای جامع آن: حیات فردی و اجتماعی، بیرونی و درونی، مادی و معنوی، علمی و عملی، اخلاقی و فرهنگی و ...

طبعاً بر مبنای این هدف انسانی، اگر نگارش یا نشر یک نوشته را به این هدف لطمه زند، نباید آن کلام نوشته یا منتشر شود، بلکه گاهی حتی بازگویی شفاهی آن کلام نیز کاری صحیح نخواهد بود.

تفاوت اصلی میان برخی از اهل قلم حرفه ای با انسانی ژرف اندیش مانند استاد حائری در یک کلمه است، کلمه ای از امیر کلام (ع) که به یار رازدار خود جناب کمیل فرمود: «یا کمیل! ما من حركة إلا و أنت محتاج فیها إلی معرفة»^۱.

نتیجه این نگرش برای حائری چنین بود: پیش از نشر هر کلام و هر یافته ای. و حتی پیش از گفتن هر سخنی در میان جمعی. اندیشه ای ژرف که: آیا گستراندن این کلام با حیات جامع انسان چه می کند؟ گاه حتی احتمال زیان رساندن سبب می شود که انسان سکوت را بر کلام ترجیح دهد، برای عمل به این اصل اصیل که سفارش همیشگی همه اهل تقوا بوده است که: «الاحتیاط طریق النجاة».

پس نگفتن های حائری و ارائه نکردن های او برخاسته از بخل او در بیان یافته هایش یا خست در ارائه نسخه های خطی نبود، بلکه نتیجه ملاحظات او بود، بر مبنایی که از نگرش جامع به حیات انسانی داشت؛ گیرم که در تطبیق بر مصادیق گرفتار خطا شود که خطا از انسان جداشدنی نیست. مهم اینکه اگر بعدها به خطای خود پی می برد، به هر وسیله ممکن در تصحیح آن و اعلام به دیگران می کوشید.

نگارنده ادله و توضیحات استاد را شنیده ام در مورد حبس برخی نسخه ها از افراد خاص که آنها

۱. تحف العقول، ص ۱۷۱.

را خواسته‌اند و همزمان پیشنهاد آن نسخه‌ها به کسانی که از آنها خبر نداشته‌اند یا آنها را نخواستند. همچنین نمونه‌هایی از تصحیح دیدگاه‌های استاد در مورد بعضی از افراد را از خودش شنیده‌ام. کار او مبتنی بر دلیل بود، گیرم که گاهی این نظر او خطا باشد.

[۹]

در فضای التقاط اندیشه‌ها که بدان گرفتار آمده‌ایم، گاهی اصل فرنگی یادشده را مبتنی بر این حکمت علوی می‌دانند که فرمود: «زکات العلم نشره». ^۱ آن‌گاه از آن چنین می‌فهمند که هر چه را فرا گرفتیم، باید بگسترانیم. شگفتا که از یک کلمه کلیدی حدیث شریف غفلت می‌شود: «زکات». شگفتا که به پرسش‌هایی بر مبنای این کلیدواژه توجه نمی‌شود. مانند:

* آیا زکات مال یعنی بخشیدن تمام آن یا بخشی از آن؟

* آیا زکات باید به همگان پرداخت شود یا افراد خاص؟

* آیا زکات باید همیشه و در همه زمان‌ها ادا شود یا زمان خاصی؟

* آیا پرداخت زکات نیاز به مطالعه و بررسی پیشینی ندارد؟

و پرسش‌هایی از این دست.

[۱۰]

سخن‌گفتن در این زمینه حرکت بر لبه تیغ است. از یک سوی باید گفت تاروشن شود و از سوی دیگر نباید گفت تا هیمنه «سکوت سرشار از کلام» شکسته نشود، ولی بهتر اینکه در این زمینه عنان قلم را به دست خود استاد حائری بدهیم. ایشان در یکی از معدود پیام‌های مکتوب‌اش نوشت: برای همایش دهمین سالگرد محقق علامه سیدعبدالعزیز طباطبایی در سال ۱۳۸۴ در قم نوشت:

«اگر مستدرکات ایشان بر الذریعه منتشر شود، قدر و منزلت این مرد بیش از پیش شناسانده

۲. شرح غرالحکم، خوانساری، ج ۴، ص ۱۰۴.

خواهد شد. هر چند اطلاع دارم که آن بزرگوار اعتقاد به انتشار زود هنگام این مستدرک نداشت و تمایل داشت هر چه زودتر از زمان تألیف ذریعه اینها چاپ شود. ایشان هم مثل من دوست داشت حریم شیعه، این شاهکار کتابشناسی اسلامی هر چه بیشتر و بهتر محفوظ بماند». ^۳

نگارنده خود شاهد بود که استاد حائری از نشر یک نوشتار تحقیقی که پس از گذشت ماه‌ها کار و با وسواس علمی خاص خود تهیه کرده بود چشم پوشید، فقط برای رعایت همین مصلحت اخلاقی.

[۱۱]

این تنها یک بُعد از ابعاد اخلاقی ناگفته مرحوم حائری است: حفظ حریم حرمت پیشکسوتان؛ همان عاملی که «هزار دُر در درون صدف نگاه می‌دارد، بدون اینکه صدایی از او برآرد».

در این قلم‌انداز مختصر سخن نمی‌گوییم از:

ضرورت غلبه کیفیت بر کمیت که باز هم به قول استاد حائری در وصف محقق طباطبایی: «وی هوس بسیار نوشتن نداشت، بلکه بسیار هوس درست‌نوشتن داشت، به خصوص در مورد شیعه این حساسیت ایشان بیشتر بود». ^۴

و حائری خود همین گونه بود.

سخن‌گفتن پس از دستیابی به نهایت پژوهش و نه میانه راه. البته دور از افراط و تفریط‌ها و با توجه به عامل زمان و ضرورت‌های آن.

سخن‌گفتن با رعایت نهایت ادب و اخلاق تحقیق و بدون نیش و کنایه به این و آن.

نکاتی از این قبیل را بسیاری گفته‌اند و باز می‌گویند و هر بار گفتنش حلاوتی دیگر دارد؛ گرچه متأسفانه ویروس «تکثرگرایی» که به دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی - و حتی برخی مراکز حوزوی - رسیده، توجه به این اصول اخلاقی فطری را کم‌رنگ کرده است. نیاز نسل فعلی و نسل‌های آینده به احیای این اصول جدی است، البته از

۳. حائری نامه، به کوشش علی اکبر صفری، ص ۳۴۰.

۴. حائری نامه، ص ۳۳۹.

سوی افرادی که خود عامل بدان‌ها باشند و در این میان نقش افرادی همچون استاد حائری و دست‌پروردگان او اساسی است.

[۱۲]

چندان که سخن سروده بودیم یک نکته ز صد نگفته بودیم.

سخن به درازا کشید و یک از هزار گفتنی‌ها ناگفته ماند، گرچه در همین اندک نیز برای گوش‌های شنوا کفایت است.

دوست دارم فقط برای تذکر به عزیزانی که در آغاز یا میانه راه شناخت استاد حائری هستند، کلام را با یاد نیکوی منابعی ادامه دهم که در باره ایشان در زمان حیاتش نوشته و تدوین و منتشر شده است.

• **حائری‌نامه**، به کوشش علی اکبر صفری. قم: مؤسسه کتابشناسی شیعه، ۱۳۹۴. شامل ۴۵ نوشتار از استاد فقیه در زمینه‌هایی مانند تراجم، کتابشناسی و نسخه‌شناسی.

• **ارجنامه استاد عبدالحسین حائری**، به کوشش مالک شجاعی جشوقانی. تهران: خانه کتاب، ۱۳۹۱.

و پنج کتاب زیر که همه از انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی است:

• نامه حائری، به کوشش نگارنده این سطور با همکاری مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی (به ویژه جناب بهروز ایمانی). ۱۳۹۲.

• **حدیث عشق**، دفتر اول، به کوشش سهل علی مددی. ۱۳۸۰.

• **پیام بهارستان**، شماره ۷، آبان ۱۳۸۰.

• کتاب ماه کلیات، شماره ۴۹، دی ۱۳۸۰.

• **یادمان سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی**، به کوشش احسان‌الله شکراللهی. ۱۳۸۱.

بیفزاییم که کتاب کم‌برگ و پربار «عبدالحسین حائری» از سلسله «مشاهیر کتابشناسی ایران» نوشته احسان‌الله شکراللهی توسط خانه کتاب در چهلمین روز رحلت استاد منتشر شد. چنان‌که

فهرست مبسوطی از مقالات و مصاحبه‌های استاد توسط همو در «نامه حائری» ص ۲۱ تا ۲۴ درج شده است.

[۱۳]

استاد پیشکسوت کتابداری کشور، دکتر محمد حسین دینانی اخیراً در یادداشتی ضرورت بازشناسی چنین شخصیت‌هایی را یادآور شده و پیشنهاد داده که این کار در قالب واحدهای درسی مستقل دانشگاهی (در مقطع کارشناسی و بالاتر) انجام گیرد. اگر این کار مقدور نبود، دست‌کم به شکل همایش‌ها و نشست‌های کم‌هزینه و پرمحتوا که در شهرهای مختلف برگزار شود، نه اینکه الزاماً همه در پایتخت جمع شود. نیز بخش‌هایی از کتاب‌های درسی دانشگاه‌ها (و من می‌افزایم: حوزه‌های علمیه) بدان اختصاص باید. باید باور کنیم که تاریخ پیشکسوتان بخشی عمده از تاریخ علم است و تاریخ علم رکنی اساسی در فهم و ترویج علم و باور کنیم که بدون این گام اساسی، گسست نسل جدید با موارث کهن مداوا نمی‌شود.

[۱۴]

کلامی جاودانه از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به یادگار مانده در وصف کسی که حضرتش او را برادر دینی خود می‌شمارد. در این کلام آن گرامی چندین ویژگی برای برادر دینی خود بیان می‌دارد و تعظیم خود نسبت به او را به دلیل داشتن این ویژگی‌ها می‌داند. آن‌گاه توصیه می‌کند که همگان تمام یا دست‌کم بخشی از این ویژگی‌ها را داشته باشند.

متن حدیث چنین است:

«كَانَ لِي فِيْمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ. وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغُرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ. وَ كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ، فَلَا يَسْتَهْيِي مَا لَا يَجِدُ، وَ لَا يُكْتَبِرُ إِذَا وَجَدَ. وَ كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً؛ فَإِنْ قَالَ بَدُّ الْقَائِلِينَ، وَ نَقَعَ غَيْلِلِ السَّائِلِينَ. وَ كَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعَفاً؛ فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَ صِلٌ وَادٍ. لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِي قَاضِياً. وَ كَانَ لَا يَلُومُ أَحَداً عَلَيَّ مَا يَجِدُ الْعُدْرَ فِي مِثْلِهِ، حَتَّى

يَسْمَعَ اعْتِدَارَهُ. وَ كَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَّا عِنْدَ بُرْيَةٍ. وَ كَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَ لَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ. وَ كَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَيَّ الْكَلَامَ، لَمْ يُغْلَبْ عَلَيَّ الشُّكُوتَ. وَ كَانَ عَلَيَّ مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَيَّ أَنْ يَتَكَلَّمَ. وَ كَانَ إِذَا بَدَّهَهُ أَمْرَانِ يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهُوَى، فَيُخَالِفُهُ. فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ، فَالزُّمُوهَا وَ تَنَافَسُوا فِيهَا. فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا، فَاعْلَمُوا أَنَّ أَحَدَ الْقَلِيلِ حَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَبِيرِ»؛ در گذشته برادری دینی داشتم که در چشم من بزرگ مقدار بود، چون دنیای حرام در چشم او بی ارزش می‌نمود، و از شرم بزرگی دور بود، پس آنچه را نمی‌یافت آرزو نمی‌کرد، و آنچه را می‌یافت زیاده روی نداشت، در بیشتر عمرش ساکت بود، اما گاهی که لب به سخن می‌گشود بر دیگر سخنوران برتری داشت، و تشنگی پرسش‌کنندگان را فرو می‌نشاند به ظاهر ناتوان و مستضعف می‌نمود، اما در برخورد جدی چونان شیر بیشه می‌خروشید، یا چون مار بیابانی به حرکت در می‌آمد. تا پیش قاضی نمی‌رفت دلیلی مطرح نمی‌کرد، و کسی را عذری داشت سرزنش نمی‌کرد، تا آن عذر او را می‌شنید، از درد شکوه نمی‌کرد، نگر پس از تندرستی و بهبودی، آنچه عمل می‌کرد می‌گفت، و بدانچه عمل نمی‌کرد چیزی نمی‌گفت، اگر در سخن گفتن بر او پیشی می‌گرفتند در سکوت مغلوب نمی‌گردید. و بر شنیدن بیشتر از سخن گفتن حریص بود. اگر بر سر دو راهی دو کار قرار می‌گرفت، می‌اندیشید که کدام يك با خواسته نفس نزدیک‌تر است با آن مخالفت می‌کرد، پس بر شما باد روی آوردن به این‌گونه از ارزش‌های اخلاقی، و با یکدیگر در کسب آنها رقابت کنید، و اگر نتوانستید، بدانید که به دست آوردن برخی از آن ارزش‌های اخلاقی بهتر از رها کردن همه آن‌هاست. (نهج البلاغه حکمت ۲۸۹).

... مرحوم حائری به شهادت کسانی که با او حشر و نشر داشته‌اند. بیشتر این ویژگی‌ها را واجد بود و این فضیلتی بس والا است.

[۱۵]

شاعر سترگ معاصر، سیدعلی موسوی گرمارودی

ضمن قصیده‌ای در ستایش حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) آن حضرت را با این عنوان خطاب می‌کند:

باز آی، ای چوبوی گل، از دیده‌ها نپنهان
کز رنج انتظار تو، پشت فلک خمید

با اقتباس از مصراع اول در مورد استاد حائری که خود دوستدار صادق امام موعود بود (و این را به شهادت مشاهدات خود می‌گوییم)، در بخش پایانی این نوشتار اشاره می‌کنم که:

حائری در برگ‌برگ کتاب‌ها و اسناد چندین گنجینه عظیم ایران، به‌ویژه کتابخانه مجلس زنده است. نیز در واژه‌واژه آموزه‌هایی که در طول ده‌ها سال به خیل عظیم کاربران آن کتابخانه، به‌ویژه شاگردان خود آموخته است؛ اعم از گفتنی‌ها و ناگفتنی‌ها که ثمره آنها در درازمدت، نهال علم و دین و فرهنگ و ادب را شکوفا و پرثمر می‌کند و برای یک زندگانی نیکوی جاودانه، چه پشتوانه‌ای بهتر از این؟

خطی از نقش آن سلطان

یادگیری از پوراندهخت سلطانی

احسان الله شکراللهی

توجه داشت که این نگارش میانه هم نباید بی متر و معیار باشد و آن را بی ملاحظه نسبت به این دو سویه افراط و تفریط مرجح دانست.

چیزی که در بادی امر در فهرس کتابخانه‌های مختلف یا حتی یک کتابخانه مشخص به نظر می‌آید و کار را از یکدستی خارج می‌کند، نبود کاربرگه‌ای است که مبنای فهرستنویسی قرار بگیرد و آن را به سمت و سوی درست سوق دهد.

نکته دوم نبود فهرست‌های استاندارد مرجع برای واژگان و اسامی مرجح، به‌ویژه در خصوص موضوع نسخه‌ها و اسامی مؤلفان آنهاست.

بر اساس آنچه مکرر از استاد سیدعبدالله انوار شنیده‌ام شاید نخستین کاربرگه برای فهرست نسخ خطی توسط شادروان ایرج افشار طراحی شد و در کتابخانه ملی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. کاربرگه‌ای مختصر، اما مفید برای یکسان‌سازی اطلاعات لازم برای هرمدخل.

بعدها دیگر کتابخانه‌های بزرگ چون مجلس و آستان قدس نیز به سمت تدوین کاربرگه‌ها و شیوه‌نامه‌هایی رفتند و در مواردی برخی از مجلدات فهرس آنها یکدست و منظم از آب درآمد.

اما نقش شادروان پوری سلطانی در این میان چه بود؟

کاری که خانم پوری سلطانی انجام داد، بیش از آنی بود که در یک صفحه مختصر کاربرگه بگنجد. او به همراه گروهش در بخش سازماندهی منابع

هستیم که از نظر کمیت و کیفیت و میزان چگونگی اطلاعات هرمدخل فاصله بسیاری با هم دارند. از فهرس نامگوی مختصر که هرمدخل گاهی کمتر از سه سطر مطلب در آن درج شده است تا فهرست‌های تحلیلی مفصل که در آنها گاهی نسخه تاسی یا چهل صفحه معرفی می‌شود و پارا از وادی فهرست به ساحت مقاله می‌نهد.

جالب اینکه نویسندگان هیچ‌کدام از این گروه فهرست‌ها یکدیگر را قبول ندارند و بر کار هم خرده‌ها می‌گیرند و هریک دلایل خود را متقن و بی‌شبهه می‌شمارد.

از دو سوی افراطی این داستان، یکی می‌گوید فهرست که مجموعه مقاله نیست تا هرچه دلمان می‌خواهد در آن بنویسیم و تا قلم تاب دارد آن را بگردانیم و بر کاغذ بگریانیم و آن دیگری می‌گوید فهرست دفتر ثبت نیست تا به حداقل‌ها در آن اکتفا شود و از بایسته‌های معرفی نسخه چشم‌پوشیم.

یکی بیشتر بر درج جنبه‌های کتابشناختی نسخه‌ها اهمیت دارد و آن دیگری بر احوال صوری و نسخه‌شناختی آن پای می‌فشارد.

البته من دو سوی افراط و تفریط را از این میان برشمردم و طبیعی است که انواع میانه‌ای هم از فهرس توصیفی در این میان وجود دارد که شیوه بینابین است، ولی باز سلیقه‌ای است و هر کس بدون آداب و ترتیبی منظم و دقیق و منطقی، آنچه را صلاح و صحیح می‌داند می‌نگارد، اما باید

به نظر می‌رسد آنان که به شادروان پوراندهخت سلطانی - مشهور به پوری - لقب «بانوی کتابداری ایران» داده‌اند بی‌راهه نرفته باشند؛ چرا که اولاً او به دلیل دیرسالی سابقه خدمات فراوان و گوناگونش در حیطة کتابداری از سال‌های دور این لقب را با خود همراه داشته و اعطای این لقب دفع‌الساعة و فرمایشی نبوده و به حکم احساسات آنی و لحظه‌ای پس از درگذشتش صورت نگرفته است، بلکه این عنوان بر اساس ارزیابی تخصصی از تلاش‌ها و دستاوردهای این بانوی سخت‌کوش و بر مبنای اعتقاد عمیق ایشان به ضرورت گسترش دانایی و انتشار منابع حامل دانش و عشق سرشارش به استانداردسازی و تسهیل شیوه‌های اطلاع‌رسانی به وی اعطا گردیده است، آن هم نه از سوی مراکز قدرت که به صورت مردم‌سالارانه و از جانب ملت و جامعه بزرگ کتابداری کشور.

حق آن است که اگر در این نوشتار بخواهیم از نقش او در ابعاد معمول و مرسوم کتابداری نوین بگوئیم کار جدیدی نکرده‌ایم و اینها را همه می‌دانند. صاحب این قلم قصد کرده از زاویه‌ای به خدمات پوری سلطانی پردازد که معمول نیست و آن نقش وی در استانداردسازی فهرستنویسی نسخ خطی است.

سال‌هاست که هر استاد و صاحب‌نظری در حوزه نسخه‌های خطی، آنها را به ذوق و سلیقه خویش و بر اساس علم و دانش و گرایش خود فهرست می‌کند و اینگونه ما با انبوه فهرست‌هایی روبرو

و تنها اطلاعات آن در سایت کتابخانه قابل رؤیت بود، از نگاه بسیاری از علاقمندان به نسخه‌های خطی پنهان ماند و کمتر به اهمیت و کاربرد آن واقف شدند. امروز هراهل دانش و منطقی به نیکی می‌داند که حضور در فضای استاندارد تا چه میزان به مقبولیت فعالیت‌های حوزه کتابداری می‌افزاید و تکیه‌گاه مطمئنی برای عرضه دست‌آوردهای فهرستی به جهان نوین است. حتی اگر این دستاورد مربوط به زمینه سنت‌گرا و کهنی چون نسخه‌های خطی باشد.

همین مسئله در مورد «فهرست مستند اسامی مشاهیر و مؤلفان» نیز صدق می‌کند، اما به گونه‌ای دیگر. بیشتر کسانی که با این دست‌نامه مهم آشنا هستند، به نیکی می‌دانند شادروان پوری سلطانی با چه اشتیاقی به دست‌انکاران تهیه آن در مرکز خدمات کتابداری ایران راضیه رحیمی‌پور و مریم حاتمی مشاوره مدام می‌داد و عیب‌ها و نقص‌ها را از آن دور می‌کرد و همه می‌دانیم ارجاع به اسامی مرجح و استاندارد از اسامی غیرمرجح تا چه میزان در یکدستی فهرس و راهنمایی استفاده‌کنندگان از آن مؤثر است.

تلاش دیگر شادروان پوری سلطانی در یکدست‌سازی و تکمیل اطلاعات فهرس خطی در اثر ارزشمند «کتابشناسی ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی بر مبنای مجموعه کتابخانه ملی» تجلی داشت. به این‌گونه که با ارجاع به منابع مرتبط با متون در حال فهرست‌نویسی، کار فهرست‌نویسان دقیق را به سامان درست نزدیک می‌کرد.

او امروز میان ما نیست تا شائبه مدافعه صاحب این قلم را به خودداری از تحسین او وادارد. بنابراین به روح بلند او که خون ایران دوستی و عشق به علم و معرفت را در رگ‌هایش می‌دواند و او را در مسیر خدمت درست و صادقانه می‌دوانید درود می‌فرستم و آرزو می‌کنم جوانان این سرزمین بزرگانی چون او را الگوی خود بشمارند و ایران عزیز را گامی به پیش سوق دهند.



پیش با تلاش جمعی عده‌ای چون شادروان احمد طاهری عراقی و استاد کامران فانی، شادروان پوری سلطانی و محمدرضا شمس اردکانی پایه‌ریزی شد، بعدها زیر نظر پوری سلطانی و کامران فانی دست‌مایه تألیف «سرعنوان‌های موضوعی فارسی» و دست‌نامه انتخاب موضوع در باره نسخه‌های خطی هم قرار گرفت که به نوبه خود در یکدست‌سازی و استانداردسازی فهرست‌های نسخه‌های خطی به ویژه در کتابخانه ملی تأثیر فراوان داشت. اگرچه این مقوله به صورت ویژه در فهرست‌نویسی نسخ خطی کتابخانه ملی تجلی یافت، اما به دلیل آنکه برای مدت نسبتاً طولانی (نزدیک یک دهه) این فهرس منتشر نشد

و با رایزنی متخصصان موضوعی در کتابخانه ملی، درست در زمانی که این کتابخانه روند رشد و توسعه خود را با بالاترین سرعت ممکن طی می‌کرد، یعنی در دهه هفتاد، برای تکمیل همه صفحات نرم‌افزار کتابداری پارس آذرخش که ویرایش جدید آن بعدها به رسا تغییر نام داد، آنقدر وقت و انرژی صرف کرد که حاصل کار به یکی از روزآمدترین نرم‌افزارهای کتابداری در جهان منجر شد و بخشی از این صفحات مربوط می‌شد به نسخه‌های خطی.

از سوی دیگر روند تولید دست‌نامه‌های «گسترش رده‌های موضوعی» که اساس استانداردسازی موضوع‌دهی به کتاب‌های چاپی بود، از سالیان

احمد منزوی

محمد رضا زاد هوش

به ایران بازگشت و طرح فهرستواره موضوعی، الفبایی کتاب‌های فارسی را از دی ۱۳۶۹ در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی دنبال کرد تا اینکه در سال ۱۳۷۴ اولین جلد آن منتشر شد. در مدتی که فهرستواره کتاب‌های فارسی منتشر می‌شد، کارهای مشابه دیگری آغاز شد که او با انتشار هیچ یک از آنها مخالفت نکرد. دوست داشت کسی فهرستواره کتاب‌های فارسی را که بر اساس نام کتاب‌هاست، بر پایه نام پدیدآورندگان تنظیم کند. می‌گفت: اجازه‌اش را میدهم و حمایت میکنم.

او مشهورترین و پرکارترین فهرست‌نگار عصر ما بود. کسی که فهرست‌هایش کم‌یاب و نایاب شد، به چاپ دوم رسید و به زبان عربی ترجمه شد. او در زمینه ترجمه از زبان عربی، ویرایش، تصحیح، تدریس، تحقیق و تالیف مقاله طبع آزمایی کرد، ولی تمرکز اصلی‌اش بر فهرست‌نگاری بود. این کار را در دون شأن خود و سکوی پرتاب نمی‌دانست. دست‌کم بیست سال دفتر کارش در مرکز دایرةالمعارف بود، ولی وسوسه نشد که یک مقاله برای دایرةالمعارف بنویسد.

کار فهرست‌نگاری او در سه بخش قابل بررسی است: فهرست‌نگاری از نسخه‌های خطی، عکسی و چاپ سنگی؛ تالیف فهرست مشترک و ایجاد فهرستواره. مشهورترین و پربادامه‌ترین آثار منزوی، فهرستواره مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، فهرستواره مشترک نسخه‌های خطی فارسی هندوستان، فهرست نسخه‌های خطی فارسی و فهرستواره کتاب‌های فارسی است.

پرداخت. منزوی می‌گفت معلم خوبی نبودم. شاید ایراد از ته لهجه عربی او بود. در این دوره با خدیجه جاویدی آموزگار ریاضی ازدواج کرد. حاصل آن زویا (نسرین)، شورا و آزاده نام گرفتند و هر سه مهندس معمار شدند. منزوی بعد از ترور شاه در بهمن ۱۳۲۹ بازداشت شد. در سال ۱۳۲۹ تدریس را در مدارس تهران ادامه داد. در سال ۱۳۳۵ از سیاست و حزب توده کناره گرفت و به تصحیح مصفی المقال نوشته پدرش پرداخت. سپس کار فهرست‌نویسی را با فهرست‌برداری کتاب‌های چاپ سنگی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شروع کرد. او به فهرست‌نویسی دوباره از یک کتابخانه اعتقادی نداشت. به مکتب سرعت تعلق داشت؛ ولی روش او تفصیلی، تحقیقی با نهایت ایجاز بود، نه نامگو. بعد از این فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک و مجلس را انجام داد و این فهرست‌ها به نام ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه منتشر شد. منزوی هیچ‌گاه شکایتی نداشت. می‌گفت اینها استادان من بودند. این مؤسسات که با آدم ناشناخته‌ای مثل من قرارداد نمی‌نوشتند. در سال ۱۳۵۶ از خدمت در آموزش و پرورش بازنشسته شد. بازنشستگی برای او تولدی دیگر بود. در پاییز ۱۳۵۶ با هزینه شخصی به افغانستان رفت. بعد از ۴۵ روز در دی ماه ۱۳۵۶ وارد پاکستان شد و مدت سیزده سال به فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی پرداخت. در این مدت سفرهایی نیز به هندوستان کرد. در سال ۱۳۶۳ همسرش در ایران و دخترش آزاده در ایتالیا درگذشتند. او در زمستان ۱۳۶۹

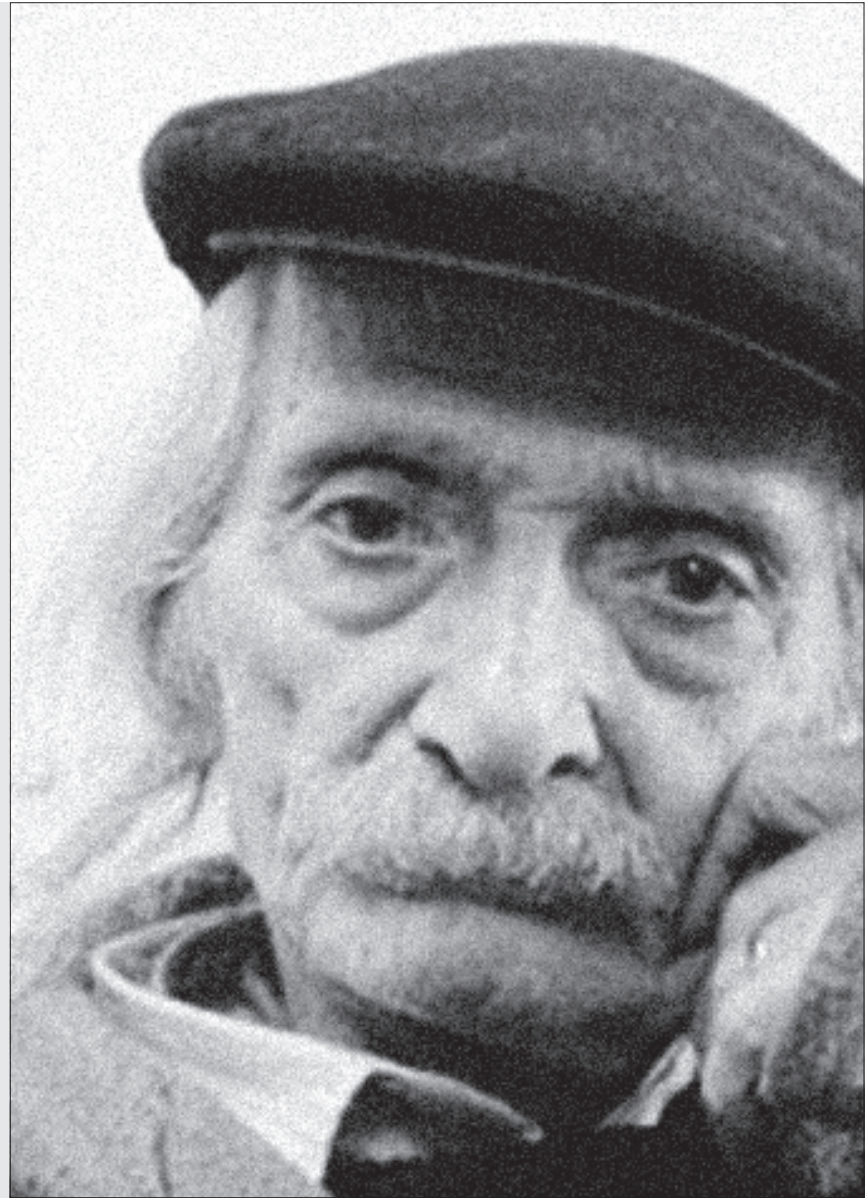
احمد فرزند دوم آقابزرگ تهرانی و مریم بیگم آریان در خرداد ۱۳۰۲ ش / ۸ ربیع الثانی ۱۳۴۱ ق در سامره به دنیا آمد. عربی را در مکتب خانه ملامحمود و فارسی را از عمویش آموخت. در سال ۱۳۱۴ به همراه خانواده به نجف رفت و با غلطگیری نمونه‌های چاپی الذریعه، اثر پدرش، با کتاب‌شناسی آشنا شد. پدرش عقیده داشت که هرکس باید هنری داشته باشد و احمد پنج سالی را به خیاطی گذراند. پدر در سال ۱۳۲۲ برای ورود به ایران از کنسولگری ایران در بغداد شناسنامه گرفت و نام خانوادگی منزوی را انتخاب کرد. سال تولد احمد در شناسنامه ۱۳۰۴ نوشته شد. منزوی در سال ۱۳۲۲ با معرفی پسر عمه اش جلال آل احمد وارد حزب توده شد. در سال ۱۳۲۴ از دارالفنون دبیر ادبی گرفت. در سال ۱۳۲۵ از اقدامات آل احمد و خلیل ملکی علیه کمیته مرکزی حزب توده پرده برداشت و در نتیجه باعث انشعاب آنها از حزب و تشکیل نیروی سوم شد. او در مدرسه سپهسالار سکونت گزید تا اینکه در سال ۱۳۲۷ از دانشکده معقول و منقول فارغ‌التحصیل شد. از استادان او در دانشکده باید از بدیع‌الزمان فروزانفر، غلامحسین صدیقی، فاضل تونی، سیدمحمد مشکات، سیدمحمدباقر سبزواری، محمدتقی مدرس سبزواری، علی‌اکبر فیاض، راشد، محمد محمدی ملایری و احمد بهمنیار نام برد. در ضمن کتاب‌شناسی را از محمدتقی دانش‌پژوه، ایرج افشار و برادرش علی‌نقی فراگرفت. در سال ۱۳۲۷ به استخدام آموزش و پرورش درآمد و به تدریس فارسی و عربی در مدارس بندر انزلی

از دیگری بود، میگفت بنویس که از توییست، ولی تو آورده‌ای و به من هدیه کرده‌ای و تاریخ بزن. وقتی کتابی به او هدیه میشد، مثل یک بچه ذوق میکرد. با دست لرزان به دنبال مهرش میگشت. بعد استامپ را پیدا میکرد، مهرش را چند جای کتاب میزد و آرام میشد. با این همه عشق به کتاب، کتابخانه و فیش‌هایش را در شهریور ۱۳۸۲ به مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی هدیه کرد.

کهولت سن و دوری مسافت تا محل کار مانعی برایش نبود. صبح خیلی زود آماده می‌شد، صبحانه می‌خورد و از اولین کسانی بود که پشت میز کارش در مرکز دایرةالمعارف قرار می‌گرفت و به کار فهرستواره می‌پرداخت. کاری دشوار، ولی آسان‌نما؛ تهیه شناسنامه کوتاهی از آثار فارسی از آغاز تا پایان عصر چاپ سنگی. برای هر عنوان به برگه‌هایش رجوع می‌کرد که تعداد آنها بیشتر از نیم میلیون بود. هر مورد را در فهرست‌های چاپ‌شده مورد نظر می‌دید و در برگه نهایی پاک‌نویس می‌کرد. هر عنوان شامل نام کتاب، نام خانوادگی و نام پدیدآورنده و تولد و وفات او، تاریخ پدیدآمدن، موضوع، فهرست مطالب، کلماتی از آغاز اثر و فهرست منابعی بود که این اثر را معرفی کرده‌اند. در فهرست منابع بسیار دقت داشت. سعی داشت چیزی از قلم نیفتد و به این وسیله از کارهای تازه و آثار فهرست‌نگاران

جوان نام ببرد. سپس مدخل مورد نظر را برایش آوانویسی می‌کردند. دغدغه همیشگی‌اش پرورش شاگرد، دستیار و جانشین برای خودش بود. جوانی که دستیار او باشد، نه کارمند دایرةالمعارف سیاسی نباشد، زودتر از او بیاید و دیرتر از او برود، ولی جوانی که بیشتر از منزوی پیرمرد کار کند پیدا نشد که نشد.

او در طول عمر خود چند ده هزار نسخه خطی فارسی و عربی را در ده‌ها جلد فهرست نویسی کرد. بعضی از مؤسسات عریض و طویل اگر به اندازه یک دهم منزوی فعالیت کنند کار بزرگی کرده‌اند. چه کسی می‌داند که او در طول عمرش چند کتاب را برای فهرست‌نویسی ورق زد؟ گاهی



منتقدانش این بود که احمد و برادرش علی نقی در الذریعه دست برده‌اند و آن را مطابق عقاید خود کرده‌اند. نام احمد منزوی از چاپ افسست الذریعه در بیروت و در زندگی‌نامه‌هایی که از آقابزرگ به چاپ رسید حذف شد. او می‌گفت وقتی نامه‌های آقابزرگ به من و برادرم چاپ شود، همه متوجه می‌شوند که پدرم موافق این ویرایش‌ها بوده است.

در اهدای کتاب‌هایش گشاده‌دست بود. بدون استثنا با آن خط ناخوانا و دست‌های لرزان چند کلمه‌ای در آغاز کتاب اهدایی مینوشت. وقتی کسی کتابی برایش می‌برد میگفت در صفحه اولش بنویس و امضا کن. اگر هم کتاب

همیشه مورد انتقاد بود؛ چون فهرست‌نویس بود، چون پرکار بود، چون مثل پدر وارد حوزه علمیه نشد، چون ضعیف و لاغر بود، چون سبیل پرپشت داشت و چون عقاید مخصوص به خودش را داشت. او دیگر علاقه‌ای به حزب توده نداشت، ولی با گوش یک انسان غیرمتعصب هم که عقایدش را می‌شنیدی متوجه می‌شدی که التقاطی است. خوبی‌اش این بود که مبلغ عقایدش نبود و قصد فرقه‌سازی نداشت. آثارش را دوست داشت و از آنها دفاع می‌کرد، ولی مغرور نبود.

الذریعه کتاب‌شناسی نیست، دایرةالمعارف است و در آن مطالب مختلف از جمله مباحث عقیدتی دیده می‌شود. یکی از صحبت‌های

از کسی میخواست تا یک صفحه از کتابش را از رو بخواند، شاید میخواست بگوید تویی که این قدر ایراد می‌گیری، چند سطر از این کتاب را نمیتوانی از رو بخوانی، آن وقت من آن را در چند جلد تألیف کرده‌ام.

بعد از ساعت اداری به خانه‌اش می‌رفت که تا پایان عمر اجاره‌ای بود. عصرها از خانه بیرون می‌زد و دو ساعتی راه می‌رفت تا اینکه ضعیف و ضعیف‌تر شد. دیگر با عصا راه می‌رفت و پیاده روی ممکن نبود، پس در منزل عصر و شب را به دیدن شبکه‌های خارجی می‌گذراند. بعد روی صندلی چرخ‌دار نشست، ولی باز صبح زود با سرو وضع مرتب سر کارش بود. به سختی حرف می‌زد. بعد از مدتی فقط دهانش تکان می‌خورد، ولی کلمه‌ای از آن شنیده نمی‌شد. جوهره صدایش رفته بود. در سال ۱۳۸۹ تعداد روزهای حضورش در محل کار کم‌تر شد. توانی برای گفتن و نوشتن نداشت و سرانجام روزی رسید که فهرستواره را ناتمام رها کرد، اما باز به دایرةالمعارف سر می‌زد و در نشست‌های مربوط به نسخه‌های خطی حضور می‌یافت.

او با نسل جدید فهرست‌نگاران که بیشتر حوزوی و اهل قم بودند و روی نسخه‌های عربی کار می‌کردند، چالش جدی داشت. اولین توصیه‌اش به فهرست‌نگاران تمرکز بر روی نسخه‌های خطی فارسی بود. در فهرست‌نویسی تأکیدش بر کاربرد کلمات فارسی بود: روزگار به جای عصر، فرزند به جای ابن، زاده به جای متولد، پیرامون به جای حدود و خورشیدی به جای شمسی.

منزوی جوایز زیادی گرفته بود. ۲۳ آذر ۱۳۸۱ از انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۲۰ آذر ۱۳۸۲ از چهارمین آیین بزرگداشت حامیان نسخ خطی در کتابخانه مجلس و همایش چهره‌های ماندگار. سه بار در عصر سه رئیس جمهور، یعنی آقایان رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد برنده جایزه کتاب سال شد. چیزی که برای کتاب‌شناس دیگری تکرار نشد. او تمام سکه‌های دریافتی را فروخت و پولش را بدون بهره و کارمزد به عنوان قرض الحسنه در اختیار همکاران نیازمند گذاشت.

منزوی مرد انزگداری بود. چنان‌که دخترزاده‌اش نیکتا عباس‌زاده، عارف نوشاهی و انجم حمید را به دنیای کتاب‌شناسی علاقه مند کرد و چنان‌که خانم تمیزکار منزلش تحت تأثیر منزوی کتاب داستانی چاپ کرد.

منزوی قبل از اینکه فهرست‌نگار باشد، انسان بود. انسانی با ضعف فراوان جسمی و توانایی زیاد روحی. انسانی با پشت کار فراوان. انسانی خوددار و خوش بین. انسانی که دشمنان زیادی داشت، ولی با کسی دشمنی نداشت. انسانی که زندان رفته بود و زندانی شدن چند باره برادرش دکتر علی نقی و جوان مرگ شدن دخترش را دیده بود، ولی هیچ وقت ناله و شکایت نمی‌کرد. منزوی روز جمعه ۲۰ آذر ۱۳۹۴ در ۹۲ سالگی درگذشت. پیکرش را سه شنبه ۲۴ آذر از مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی تشییع کردند.

